

سلوک و شهود شریعت گرایانه با رویکردی به آرای علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۶/۱۴

مأده شاکری راد*

چکیده

شریعت در عرفان اسلامی دارای نقش کلیدی است و در سیر و سلوک حضور بالفعل و فعال داشته، از دیدگاه علامه طباطبایی سقوط تکلیف در هیچ مرحله‌ای از مراحل سلوکی و مقامات معنوی معنا ندارد. البته شریعت دارای مراتب وجودی به وزن مراتب سلوکی - شهودی سالکان کوی حق و عارفان موحد است؛ بنابراین ظاهر و باطن، آداب و اسراری دارد که به آداب سلوکی و اسرار سلوکی تا مقام شهود مرتبط است. از سوی دیگر، شریعت و احکام سیر و سلوک، خط قرمز عرفان و حیانی

* کارشناس ارشد ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز
(tassnimtassnim@yahoo.com).

بوده، برای اهل ایمان، احسان و ایقان احکام خاصی است که همه مراتب و مراحل سلوکی را پوشش دهد و علامه بر این عقیده صائب و صادق پای فشرده که در مقاله حاضر بدان پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: طباطبایی، عرفان، سیر و سلوک، شریعت، احکام سلوکی، شهود و شریعت.

مقدمه

علامه طباطبایی یکی از سلسله‌جنیان عرفان ناب اسلامی، عرفانی قرآنی - ولایی یا عرفان شیعی است که با تسلط بر موارث عرفان اسلامی معهود و مصطلح از یک سو و اشراف کامل بر معارف قرآنی و آموزه‌های وحیانی از سوی دیگر و سیر و سلوک مبتنی بر شریعت حقه محمدیه توانست مکتب عرفانی یادشده را نمایندگی نمایند و سخنگوی عرفان ناب اسلامی شود و در تفسیر گرانسنگ المیزان به عبارت و اشارت، تلویح و تصریح معارف عرفانی را از سرچشمه صاف و زلال قرآنی طرح و تحلیل کند و در عین حال نیم‌نگاهی انتقادی - تطبیقی به عرفان‌های آیینی و بشری نیز داشته باشد.

علامه طباطبایی در مجموعه مکاتبات و مراسلاتی با هانری گربن از معنویت تشیع، عرفان شیعی و سیر و سلوک صائب و صادق اسلام سخن به میان آورده و از ناب‌سازی و تصفیه عرفان موجود دفاع نماید.

عرفان که در حقیقت معرفتی شهودی است، بر منبع قلب و ابزاری چون تزکیه نفس قرار گرفته است و در اصطلاح متداول معرفت به حق سبحانه و اسماء حسنا الهی و تعینات و تجلیات جمال و جلال اوست. عرفان به دو قسم نظری

و عملی تقسیم شده است که عرفان نظری برآیند و برونداد تجربه عرفانی یا بازتاب عرفان عملی است. حال پرسش اینکه آیا قرآن و احادیث و ادعیه و همچنین سیره معصومان علیهم‌السلام، عرفان جامع و کامل را دربردارد؟ ما در این نوشتار برآنیم تا چهره عرفان اصیل اسلامی را براساس نظریه علامه طباطبائی و پاسخ‌های او به پرسش‌های یادشده تبیین نماییم که در حقیقت چهره‌گشایی از عرفان اسلامی - شیعی و پاسخ‌یابی فرضیه‌های ذیل خواهد بود:

۱. عرفان ناب اسلامی عرفانی است که از متن قرآن و سنت سرچشمه گرفته

است و ناظر به همه نیازهای وجودی انسان است.

۲. مقام ولایت به معنای تخلّق به اخلاق الهی و قرب وجودی به حق به

گونه‌ای که انسان در اثر سیر و سلوک به جایی برسد که عالم و آدم را تحت

ولایت مطلقه الهی ببیند، به روی همه انسان‌ها باز است.

۳. طریق نفس، کلید کمال و نیل به مقام ولایت است.

۴. شریعت حقّه محمدیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه آنچه که در طریق نفس و پیمایش کوی کمال در

رسیدن به مقام ولایت و عرفان حقیقی لازم می‌باشد را بیان کرده است.

مفهوم عرفان

عرفان به معنای شهود حق و اسمای حسنای الهی، از راه شهود با ابزار تهذیب

نفس و تزکیه باطن می‌باشد و در بخش نظری، حول دو محور کلی و کلان

«توحید» و «موحد» قرار گرفته تا وحدت شخصی وجود و وجود «ذات مظاهر»

را تحلیل و تعلیل نماید و به نقش انسان کامل و هویت و جغرافیای وجودی‌اش

در قوس نزول و صعود هستی پرداخته تا او را آینه‌دار جمال و جلال الهی

معرفی نماید که خلیفه‌الله و حجة‌الله است. آنگاه در «عرفان عملی» به جریان و مکانیسم سیر و سلوک «الی‌الله» و «فی‌الله» پردازد تا اولی را ختم‌پذیر و دومی را بی‌پایان معرفی کند که «سیر فی‌الله» بی‌انتهاست. غریق بحر وحدت را ساحل نیست و ره عشق و شهود منزل ندارد تا قرارگاه و پایان سیر و سلوک در چنین مقطعی باشد و به وسیله ترسیم، تصویر و تفسیر جامع سیر و سلوک انسان سالک به مقام توحید تام و وجودی و مرتبه موحد کامل در رتبه مکانی‌اش دست یازد. علامه طباطبایی صراط سلوک اخلاقی - عرفانی را در «عرفان عملی» طی کرده، سفرنامه سلوکی‌اش را فراروی ارباب معرفت نهاد و در عرفان نظری از زمره اساتید شایسته و بارز بوده است. به هر حال، به تعبیر صدرای شیرازی: «... علی أن غاية السلوك والحركة ليست ألاً المعرفة بعينها المبدأ والنهابة والفاعل والغاية فهو الأول علماً و ايماناً والاخر شهوداً و عياناً» (صدرای شیرازی، ۱۴۲۳، ص ۱۴۸) و به تعبیر عمیق و دقیق / ابن‌سینا: «العارف يريد الحق الاول لاشيء غيره ولا يؤثر شيئاً على عرفانه، و تعبد له مستحق للعبادة» (ابن‌سینا، ۱۳۷۸، ح ۳، ص ۴۰۵) و نیز به تعبیر استاد شهید مطهری: عرفان یعنی معرفة‌الله؛ معرفت و شناختی که از راه دل و تهذیب نفس حاصل شده، به مرتبه «جز خدا هیچ‌ندیدن» رسیده تا از حیث نظری توحید را در «جز خدا هیچ نیست» و در حیث عملی توحید را در «جز خدا هیچ‌ندیدن» تبیین نماید (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۲۳، ص ۲۷-۶۷ / همان، ج ۱۱، ص ۵۸) و مقوله «بود و نمود» در عرفان نظری و خدا را قبل از هرچیزی، با هرچیزی، بعد از هرچیزی و تنها خدا را دیدن در عرفان عملی به اوج خود برسد و در مرحله نخست، عارف، عرفان و معرفت و در مرحله دوم، عارف و معروف و در مرحله سوم، تنها و تنها معروف را مشاهده نماید. به تعبیر ابن‌سینا:

از «من أثار العرفان للعرفان فقد قال بالثانی به من وجد العرفان، كأنه لا یجدہ بل یجد المعلوم به، فقد خاض لجة الوصول» (ابن سینا، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۴۲۰) برسد و... تا به تعبیر حضرت علیؑ: «وَأَرْتَوَى مِنْ عَذْبِ فُرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلاً وَ سَلَكَ سَبِيلاً جَدّاً» (نهج البلاغه، خ ۸۷) با شناخت شهودی، شراب شهود را سرکشیده و سرمست لقاء رب باشد.

آری! عرفان از گونه چشیدن، شهود کردن و رسیدن است، نه شنیدن، دانستن و فهمیدن. عرفان از جنس دارایی است، نه دانایی؛ دارایی که دانایی‌های شهودی را به ارمغان می‌آورد و این از رهگذر سلوک اخلاقی و سپس سلوک عرفانی و طی مقامات معنوی و فتوحات غیبی حاصل شده است.

علامه طباطبایی بر آن است که عرفان در نهاد و نهان وجود انسان ریشه دارد و غریزه واقع‌گرایی انسان او را به جذب و انجذاب در برابر کمال مطلق وامی‌دارد و وجود مقیدش را به وجود مطلق متصل می‌کند، چنان‌که فرموده‌اند:

زندگی عرفانی و ذوق معنوی غریزه‌ای است که در نهاد انسان نهفته است و با پیدایش ادیان و مذاهبی که کم‌وبیش با جهان ابدیت و ماورای طبیعت سر و کاری دارند، طبعاً در میان پیروانشان کسانی پیدا خواهند شد که با بیدار شدن حس نهفته خود، دل را از تعلقات این جهان گذران پُر از رنج و نومیدی کنده و به هوای آسایش مطلق روی به جهان ابدیت آورند و عملاً نیز در هریک از ادیان و مذاهبی که نامی از خدا در میانشان هست، گروهی از شیفتگان زندگی معنوی و روش عرفانی می‌بینیم (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸).

علامه در تبیین حیات معنوی و کمالات باطنی که عرفان و سیر و سلوک راه

نیل به آن حقایق ماورایی است، معتقدند:

روش این سیر باطنی و حیات معنوی روی این اساس استوار است که کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان به یک رشته واقعیت‌های حقیقی بیرون از واقعیت طبیعت و جهان ماده است و «عالم باطن» که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصیل‌تر و واقعیت‌دارتر و پهناورتر از جهان «ماده و حس» (همو، ۱۳۸۵، ص ۶۳).

ایشان بر این باورند که هادی و راهبر انسان به موطن حیات معنوی هر آینه «امام» است که انسان کامل الهی است؛ چنان‌که نوشته‌اند: «کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند، در لسان قرآن، امام نامیده می‌شود».

امام یعنی کسی که از جانب حق سبحانه، برای پیشروی صراط ولایت اعتبار شده، زمام هدایت معنوی را در دست گرفته و انوار ولایت که به قلوب بندگان حق می‌تابد. اشعه و خطوط نوری‌اند که از کانون نوری که پیش اوست و موهبت‌های معنوی متفرقه، جوی‌هایی‌اند متصل به دریای بی‌کرانی که نزد وی می‌باشد (همو، ۱۳۸۲، ص ۱۵۸-۱۵۹).

علامه طباطبایی براساس آموزه‌های وحیانی و تجربه‌های سلوکی، مسئله «معرفت نفس» را شاه‌راه نیل به حیات معنوی دانسته‌اند و معتقدند عرفان به نفس دست‌کم دو رهاورد بسیار مهم دارد:

الف) نفس را با نیستی و نیازمندی ذاتی آشنا ساخته، فقرشناسی و فقریابی وجودی رهاورد آن است.

ب) معرفت حاضرانه و شاهدانه حق است، نه معرفت غایبانه فکری و

مفهومی.

آنگاه به نقش «عرفان و عشق»، معرفت و محبت به خدا و قرب و لقای الهی اشاره کرده، می‌نویسد:

... به هر حال، تنها راه محبت و مهر است که نفس و محب را به واسطه انجذابی که به سوی محبوب پیدا می‌کند، مجذوب وی نموده و همه چیز حتی خود را از لوح دل خویش محو کرده و شعور و ادراکش را تنها و تنها به محبوب اختصاص می‌دهد. از اینجا روشن است که معرفت حقیقی حق سبحانه، جز از راه حبّ صورت نمی‌گیرد ... (همان، ص ۱۶۴-۱۶۵).

علامه طباطبایی پس از اینکه عرفان را غریزی و سیر و سلوک الی‌الله در قرب به کمال مطلق را فطری دانسته، معرفت به نفس شهودی را دارای کارکردی بسیار عمیق و تأثیرگذار درباره شناخت شهودی حق سبحانه و عشق و محبت به آن معرفی می‌کند تا انسان سالک از راه باطن خویش به باطن عالم راه یافته، عوالم ماده، مثال و ملکوت را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد و در جوار قرب حق سبحانه جای گیرد و در «صراط ولایت» گام نهد و راهنما و راهبرش نیز «امام» یا همان انسان کامل معصوم علیه السلام باشد. ایشان معتقدند این معنویت و عرفان قابل مقایسه با عرفان و معنویت‌های دیگر ادیان و مذاهب نیست و اساساً قیاس «مع‌الفارق» است؛ بنابراین در یک مقایسه کوتاه نوشته‌اند:

با مقایسه متون اصلی ادیان و مذاهب که در دست داریم، آشکارا می‌بینیم که متون اصلی اسلام بیشتر از هر آیین دیگر به وصف سعادت ابدی انسان و جهان ابدیت پرداخته است؛ بنابراین پیدایش روش تهذیب و تصفیه در اسلام بی‌اینکه در اصل پیدایش ارتباطی به هند یا جای دیگر داشته باشد، طبیعی خواهد بود. گذشته از اینکه چنان‌که تاریخ اثبات می‌کند، عده‌ای از

اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام مانند سلمان و کمیل و رشید و میثم و اویس در تحت تعلیم و تربیت آن حضرت، از زندگی معنوی برخوردار بودند، در حالی که هنوز پای مسلمانان به هند نرسیده بود و اختلاطی با هندیان نداشتند. اینکه سلسله‌های گوناگون تصوف در اسلام (اعم از راست یا دروغ) مدعی اتصال به آن حضرت می‌باشند، مسلم بودن مطلب بالا را می‌رساند (همو، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸).

علامه در جای دیگر نفوذ و سرایت تعلیمات معنوی اهل بیت علیهم السلام که در رأس آنها بیانات علمی و تربیت عملی پیشوای اول شیعه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام قرار گرفته را بهترین شاهد بر اصالت عرفان اسلامی و استقلال سلوک دینی شمرده که از «عبارت» عبور کرده، به «اشارت» آموزه‌های معنوی را براساس معارف ناب تعلیم داده است و همه حقایق عرفانی از سرچشمه معارف اهل بیت علیهم السلام سرچشمه گرفته است. اگرچه چنین معارف و آموزه‌هایی در میان مسلمانان درست فهم نشد و در عرفان و تصوف دچار برخی انحراف و تحریف‌ها و اعوجاج و التقاط‌های فکری - عملی شده‌اند و سوء تفاهم و انحراف طوایفی از مسلمانان خود به تعبیر علامه معلول: الف) عدم ارتباط و اتصال حقیقی با معارف اهل بیت و مکتب علمی و عملی آنان؛ ب) عدم طریقه نفس و تصفیه باطن از راه بیانات شرع باعث و عامل رهاوردهای متضاد و متناقض و انحراف‌هایی در فکر و فعل آنها شده است (ر.ک: همو، ۱۳۸۲، ص ۲۳۸-۲۴۷).

مفسر عظیم‌الشأن قرآن کریم در جایی عرفان و زندگی معنوی را براساس تعالیم شیعی چنین ترسیم، تصویر و تفسیر کرده‌اند:

۱. ورای عالم ماده و طبیعت و پس پرده غیب، حقایق اصیلی است که انسان دیر یا زود و در نهایت، هنگام مرگ و روز رستاخیر از آنها اطلاع یافته، برای وی مشهود و مکشوف خواهد افتاد.

۲. غیر از راه جبری و تکوینی (مرگ و معاد)، راه اختیاری و اکتسابی نیز وجود دارد که انسان حقایق هستی را درک نماید.

۳. راه درک و دریافت باطن عالم و شهود، پس پرده غیب راه اخلاص در بندگی حق است.

۴. شریعت حقه اسلام تنها راه حیازت سعادت حقیقی است و اتباع کامل از شریعت اسلام را به شهود حقایق ماورای طبیعت می‌رساند.

۵. چنان‌که باطن شریعت، مرحله حیات معنوی انسان است و مقامات قرب و ولایت از آن راه حاصل‌شدنی است، حامل، حافظ و قافله‌سالار آن «امام» است و امامت و نقش آن در عرفان و سیر معنوی از اختصاصات شیعی و فقط در پرتو «امام» انسان به اوج قرب و ولایت نایل می‌شود و... (ر.ک: همو، ۱۳۸۲، ص ۲۵۵-۲۵۸).

براساس نگاه و نگره ایشان، عناصری مانند:

۱. عرفان به نفس؛
 ۲. عشق به خدا و راه جذبه مهر و محبت به خداوند؛
 ۳. مجاهدت نفس و ریاضت مشروع؛
 ۴. ولایت‌گرایی و امامت‌محوری؛
 ۵. عنایت و جذبه حق و فیض ربوبی.
- عناصری‌اند که انسان را وارد ملکوتِ عالم و عالمِ ملکوت می‌نمایند تا

زندگی معنوی و حیات طیبه انسان، خواه مرد باشد یا زن، تأمین گردد و هسته مشترک سبیر و سلوک معنوی لیاقت، ظرفیت، میزان مجاهدت و اخلاص در عبودیت است (ر.ک: همان، ص ۲۶۰-۲۶۴).

علامه چه زیبا می‌فرمایند:

ممکن است تصور شود دعوی ما که اسلام راه باطن را با اشارات و رموز بیان نموده است، دعوی بی‌دلیلی است و در حقیقت سنگ به تاریکی انداختن است؛ ولی تأمل کافی در بیانات و تعلیمات اسلامی و سنجیدن آنها با حال شیفته و شوریده این طبقه، خلاف این تصور را به ثبوت رسانیده، مراحل کمالی را که رهروان این راه می‌پیمایند، سربسته و به نحو کلی نشان می‌دهد. اگرچه برای درک حقیقی و تفصیلی آنها راهی جز ذوق نیست.

این طبقه که با استعداد فطری خود دل‌باخته جمال و کمال نامتناهی حق‌اند، خدا را از راه مهر و محبت پرستش می‌کنند، نه از راه امید ثواب یا ترس از عقاب؛ زیرا پرستش خدا به امید بهشت یا ترس از دوزخ، در واقع پرستش همان ثواب یا عقاب است، نه پرستش خدا.

بر اثر جاذبه مهر و محبت که دل‌های شیفته‌شان را فراگرفته و به ویژه پس از شنیدن اینکه خدای متعال می‌فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (بقره: ۱۵۲) و صدها آیه دیگر که از یاد خدا سخن می‌گوید، به هر سو که برمی‌گردند و در هر حال که می‌باشند، به یاد خدا اشتغال دارند: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...» (آل عمران: ۱۹۱). زمانی که قیام محبوب خود را «إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (جاثیه: ۳)، «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبَحُ بِحَمْدِهِ» (اسراء: ۴۴) و «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ

وَجْهَ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵) می‌شنوند، می‌فهمند که همه موجودات آینه‌هایی‌اند که هرکدام فراخور وجود جمال بی‌مثال حق را نشان می‌دهند و جز اینکه آیه هستند، هیچ‌گونه وجود و استقلالی از خود ندارند. از این رو، با چشم مهر و دل جويا به هر چیز می‌نگرند و جز تماشای جمال دوست، منظوری ندارند. علامه با توجه به نکات پیش‌گفته، شریعت حقه محمدی ﷺ را در حدوث و بقای عرفان عملی و سیر و سلوک مبنا دانسته، رهایی از شریعت را در هیچ مقام و منزلی روا ندانسته، باطل می‌داند؛ بنابراین بحث شریعت و شهود یا تکلیف و تکامل معنوی را در همه مراحل قرین یکدیگر می‌داند که در اینجا به طرح دیدگاه ایشان می‌پردازیم:

تکلیف و تکامل

انسان، مخلوق و مربوب خداست و خدای انسان برای تعالی وجودی و تکامل همه‌جانبه انسان، مکتبی فرستاده است که بتواند فلسفه بودن و شدن انسان را به طور جامع و کامل تبیین نماید و در کنار هدایت تکوینی‌اش، هدایتی تشریحی بوی هدف‌ها و مقاصد نوعیه‌اش قرار گیرد و آن اسلام نام دارد. اسلام راهی است که دستگاه آفرینش انسان و جهان برای انسان نشان داده است. اسلام دارای اعتقادات، اخلاقیات و احکامیاتی است که با فطرت غریزی و طبیعت انسان انطباق تام و تمام دارد و در نتیجه همه نیازهای انسان اعم از مادی، معنوی، ملکی و ملکوتی، دنیوی - اخروی و فردی و اجتماعی‌اش را به خوبی هرچه تمام‌تر تأمین می‌کند به تعبیر علامه طباطبایی، اسلام یعنی راه فطرت و طبیعت همیشه راه حقیقی انسان در زندگی وی است و با این وضع و آن وضع

تغییر نمی‌پذیرد و خواسته‌های طبیعت و فطرت — نه خواسته‌های عاطفی و احساسی و نه خواسته‌های خرافی — خواسته‌های واقعی او سرمنزل فطرت و طبیعت، سرمنزل و مقرر سعادت و خوشبختی اوست ... (طباطبایی، ۱۳۹۳، ص ۱۴).

انسان با نیروی ارتکازی «فطرت» که به «فطرةالله» تعبیر شده، به سوی شناخت خالق و رب خویش رفته و به آن ایمان می‌آورد؛ چنان‌که علامه در جای دیگری فرموده‌اند:

«فطرت الله التي فطر الناس عليها» اشاره‌ای است از آن جناب به آن درک و ارتکازی که انسان‌ها به آن درک آفریده شده‌اند و آن ارتکاز، شناختن خداست و «فطرةالله» عبارت است از آن نیرویی که در انسان قرار داده شده تا بالای نیرو ایمان به خدا را تشخیص دهد که به همین معنا در آیه «وَأَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» اشاره شد و همین درک فطری است (همو، ۱۳۸۴، ج ۱۰، ص ۴۴۳).

و در نسبت دین الهی با فطرت انسان، در جای دیگری فرموده‌اند:

دین الهی تنها و تنها وسیله سعادت برای نوع بشر است و یگانه عاملی است که حیات بشر را اصلاح می‌کند؛ چون فطرت را با فطرت اصلاح می‌کند و قوای مختلف فطرت در هنگام کوران و طغیان تعدیل نموده، برای انسان ریشه سعادت زندگی در دنیا و آخرتش را منظم و راه مادیت و معنویتش را هموار می‌نماید (همان، ج ۲، ص ۱۶۸).

بنابراین شریعت و فطرت، نسبت تام وجودی دارند و شریعت، فطرت مدون و فطرت، شریعت مکون است و خدای فطرت که خدای شریعت یا خدای انسان که خدای اسلام هم هست، چون خالق انسان است، انسان را بهتر از خود

انسان‌ها شناخته، برای تربیت و پرورش او «اسلام» را قرار داده است. در اسلام شرایع و قوانینی تأسیس کرد که اساس آن «توحید» است و در نتیجه عقاید، اخلاق و رفتار انسان‌ها را اصلاح می‌نماید و باورهای اعتقادی، اخلاقی و احکامی‌اش را بر آگاهی‌ها و معرفت قرار داده است تا انسان با عقل و عرفان، آگاهی و آزادی، بصیرت و بیداری اسلام را که هماهنگ با فطرتش هست، برگزیند و از مسیر آن به کمال نوعی و وجودی‌اش نائل شود و به تعبیر علامه طباطبایی:

دین عبارت است از روش خاصی در زندگی دنیا که هم صلاح زندگی دنیا را تأمین کند و هم در عین حال با کمال اخروی و زندگی دائمی و حقیقی در جوار خدای تعالی موافق است، ناگزیر چنین روشی باید در شریعتش قوانینی باشد که متعرض حال معاش به قدر احتیاج نیز باشد (همان، ص ۱۹۵).

علت بعثت‌ها نیز شکوفاسازی عقل و سوق و سیردادن بشر به سوی کمال حقیقی‌اش می‌باشد؛ کمالی که در هدایت تکوینی عامه نیز منظور بوده است: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰). در «هدایت تشریحی» نیز نشانه گرفته شد و نشانی‌های آن ارائه شد تا انسان به حکم هدایت تکوینی و تشریحی، راه کمال حقیقی‌اش را در پیش گیرد و از صراط کمال که صراط فطرت کمال‌گرای اوست، خارج نشود؛ بنابراین فطرت انسان، انسان را به سوی دعوت انبیا و رهاورد نهایی آنان که در شریعت خاتم پیامبران تجلی می‌یابد، می‌کشاند تا راه فطرت و راه شریعت دو حقیقت تابان برای رفتن و شدن به سوی تکامل واقعی انسان باشد؛ زیرا صلاح عالم انسانی در سه چیز است:

الف) عقاید حقه؛

ب) اخلاق فاضله؛

ج) اعمال نیک.

«دین» حاوی همه مصالح عالم انسانی خواهد بود و ایشان را در همه مراتب و مراحل تکاملی اش در ساحت‌های معرفی (عقاید)، معنوی (اخلاق - عرفان) و شریعتی (احکام اعمال) اداره می‌نماید و آدمیان که بر حسب معرفت، عبودیت، اخلاص، محبت و مجاهدتشان در تصعید تکاملی متفاوت‌اند و هرکدام در درجه‌ای از کمال قرار گرفته‌اند و نیاز به احکام خاص آن درجه تکاملی و رتبه وجودی و استعداد استکمال را دارند، هدایت نموده و دستورالعمل خاص به آنان ارائه دهد (طباطبایی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۸-۲۰۰).

بر این اساس، علامه طباطبایی در رساله‌الولایه اشاره فرمودند که انسان در مسیر استکمالی خویش، در سه درجه است:

۱. از عالم مادی و اعتباریات انقطاع تام یافته‌اند «مقربان» (گروه تام‌الاستعداد)؛

۲. از طبیعت به سوی ماورای طبیعت انقطاع ناقص یافته‌اند (اصحاب یمین - ابرار)؛

۳. انقطاعی نیافته‌اند و گرفتار گرداب و ویل مادیت شده‌اند؛ اما براساس اعتقادات صحیح و واقعی که دارند، به استثنای گروه معاند و ملحد در نوسان‌اند.

آنگاه عمده فرق‌ها که میان آنها وجود دارد و به ریشه علمی - عملی آنها برمی‌گردد را براساس احکام و شریعت مخصوص به آنها در امور واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح، تدبیر و تربیت می‌نماید و مناسب حال اسلام، ایمان، احسان، معاشرت، صداقت، خُلت احکامی صادر کرده است. احکام الهی، ظاهر،

باطن، آداب و اسرار دارد؛ چنان که برای محبت، عشق، وجد، وله، شیدایی و آنچه «فنا» نامیده می‌شود نیز احکامی صادر کرده است و حکم هریک ویژه خود اوست و به غیر آن سرایت نمی‌کند؛ بنابراین شریعت الهیه، عامل وسیله قرب انسان به سوی خدا و شکل‌گیری ملکات وجودی انسان در جهت لقای رب است و شریعت اسلام همه مسائل جزئی و کلی را درباره سیر تکاملی آدمیان به سوی خدا و مراتب وجودیشان بیان کرده است. معارف اسلامی و آموزه‌های آن، بدون هیچ دلیلی حقایق و اسرار باطنی دارد و چنان که حقایق ظاهری دارد و مردمانی که اهل اسلام‌اند، احکام خاص خود، مردمانی که اهل ایمان‌اند، احکام خاص خود و مردمانی که اهل «احسان»‌اند نیز احکام ویژه خود را دارند که خط قرمز و مشترک همه احکام، «انجام واجب و ترک حرام» است؛ چنانچه علامه فرمودند:

دین چیزی به غیر از سنت حیات و راه و روش که بر انسان واجب است، آن را پیشه کند تا سعادت‌مند شود نیست. پس هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی ندارد، مگر سعادت ... (همو، ۱۳۹۳، ج ۱۶، ص ۲۶۷).

انسان فطرت خاص خود را دارد. سعادت و کمال خاص خود را دارد و مسیر و قوانین خاص خود را نیز براساس عقاید اخلاقی خاص خود داشته باشد که در اینجا «فطرت و شریعت» به یکدیگر می‌رسند و چنان که هر نوع از انواع موجودات، مسیر خاص در طریق استعمال وجود دارند و آن مسیر دارای مراتب خاصی است که هریک مترتب بر دیگری است تا به عالی‌ترین مرتبه که همان غایت و هدف نهایی نوع است، منتهی شود و نوع با طلب تکوینی - نه ارادی - و با حرکت تکوینی - نه ارادی - در طلب رسیدن به آن می‌باشد و از همان ابتدای

تکون، به وسائل رسیدن به آن غایت مجهز بوده، هدایت عام الهی شامل حال آن شد. انسان نیز از این حکم کلی استثنا نشده است. در طریق استکمال و مسیر رسیدن به آن مراتب دارد؛ ولی براساس عناصری چون آگاهی و آزادی، عقل و ایمان و عشق می‌تواند به کمال نوعیه خویش برسد و آدمیان در نوع و مرتبه آگاهی، ایمان، عشق و عمل با یکدیگر متفاوت‌اند و هدایت تشریحی نیز انسان‌ها را با توجه به اختلاف مراتب تکاملی‌شان مهمل و رها نکرده است.

باید و نبایدهای اخلاقی - سلوکی و احکامی - عملی همه و همه با توجه به ظواهر و بواطن و آداب و اسرار خویش جهت تأمین نیازهای انسان متکامل شکل، معنا و مبنا یافته‌اند (همان، ص ۲۸۳-۲۸۹ / همو، ۱۳۸۲، ص ۱۴-۲۹).

نتیجه آنکه ما با «انسان طبیعی» که فطرت خدادادی داشته و شعور و اراده او پاک است و با اوهام و خرافات لکه‌دار نشده باشد که علامه طباطبایی آن را «انسان فطری» نامیده‌اند (همان، ص ۳۷) مواجه‌ایم و اسلام اساس تربیتی را بر «تعقل» نهاده است و انسان موجودی با شعور و اراده آزاد، خیر را از شر و نفع را از ضرر تمیز داده و در نتیجه «فاعل مختار» است و اختیارش تحت اراده و اختیار مطالعه حق تعالی است یعنی خداوند اراده کرده است که انسان اراده و اختیار داشته باشد، چنین انسانی با چنین برداشت و جهان‌بینی‌ای دنبال یک ایدئولوژی و احکام تکلیفی و باید و نبایدهایی است که او را در اخلاق و معنویت، رفتارها و اعمال عادی، عقلانی و عرفانی‌اش تدبیر و سامان‌دهی کند و خداوند در قالب‌هایی شریعت حقه محمدیه ﷺ به چنین نیاز واقعی انسان در صراط تکامل و مسیر استکمال وجودی - نوعی‌اش پاسخ داده است. لذا هم فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

ذَلِكَ الَّذِينَ الْقِيمُ» (روم: ۳۰) و هم فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) هم فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال: ۲۴) و هم فرمود: «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۶) تا نشان دهد شریعت اسلام، انسان را در هیچ مرحله‌ای از مراحل تکاملی اش رها نکرده است و برای همه مراتب وجودی اش احکام خاص و معارف و آموزه‌ها و گزاره‌های مشخص دارد.

خداوند در آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأُمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (جاثیه: ۱۸) رسول خدا ﷺ و امتش را امر به تبعیت از «شریعت اسلام» کرد تا نشان دهد که شریعت اسلام همه نیازهای انسانی را برآورده کرده است و دو نکته را نیز متذکر شود:

الف) پیامبر اسلام نیز مانند سایر امت مکلف به دستورات دینی است.
ب) هر حکم و عملی که مستند به وحی الهی نباشد و یا بالآخره به وحی الهی منتهی نشود هوایی نفسانی از هواهای جاهلان است و نمی‌توان آن را علم نامید (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۸، ص ۲۵۳).

آنگاه فرمود راه اطاعت از خدا، اطاعت از رسول خدا ﷺ است که اگر انسانی واقعا خدا را دوست دارد بایسته است از خلیفه و حجت، رسول و پیامبر الهی تبعیت کند تا محبوب خدا شود «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمْ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱).

و به تعبیر علامه طباطبائی ﷺ:

کسی که خدا را دوست می‌دارد، باید به قدر طاقت و کشش ادراک و متصورش از دین او پیروی کند و دین نزد خدا، اسلام است و اسلام همان

دین است که سواى خدا، مردم را به سوى آن مى خوانند و انبیايش و رسولانش به سوى آن دعوت مى کنند و مخصوصاً آخرين اديان الهى يعنى دین اسلام که در آن اخلاص هست که مافوق آن تصور ندارد. دین فطرى است که خاتم همه شرايع و طرق نبوت است و با رحلت خاتم الانبیا ﷺ مسئله نبوت ختم گردید ... رسول خدا ﷺ طريقه و راهی را که پيموده، راه توحيد و طريقه اخلاص معرفى نموده است؛ چون پروردگارش او را دستور داده که راه خود را چنین معرفى کند و فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (يوسف: ۱۰۸).

پس دعوت و اخلاص بالاصاله صفت خود آن جناب و به تبع صفت پيروان اوست.

آنگاه در آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا» مى فرماید: شريعتی را که تشریح کرده، تبلوردهنده این سبیل يعنى سبیل دعوت و اخلاص است ... پس با این بیان و این آیات روشن گردید که اسلام يعنى شريعتی که برای پیامبر اسلام تشریح شده، همان سبیل اخلاص است. اخلاص برای خدای سبحان که زیربنایش حب است، پس اسلام دین اخلاص و حب است ... (طباطبایى، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۲۴۸-۲۴۹).

مراتب تکلیف آن در سبیر و سلوک

انسان موجودی مختار، عاقل و آزاد است و آگاهی و عقلانیت، آزادی و حریت، انتخاب‌گری و گزینش انسان، انسان را مسئول و مکلف کرده است چه این‌که اساس و بنیاد تکلیف بر «عقل و آزادی» استوار است و انسان عاقل آزاد رو به سوى کمال دارد و کمال‌گرایی در متن ذات و سرشت انسان تعبیر شده است.

لذا خداوند «صراط فطرت» را در انسان صراط تکامل و سعادت قرار داد و شریعت و احکام شرعی و تکلیفی را نیز برای چگونگی و مکانیسم پیمایش صراط فطرت و باید و نبایدهای مربوط به آن قرار داد به همین دلیل:

دین خدا عبارتست از مجموعه احکام و قوانینی که وجود خود انسان، انسان را به سوی آن ارشاد می‌کند و یا به تعبیر دیگر، فطری بودن دین خدا به این معناست که دین خدا مجموعه سنت‌هایی است که وجود و گون عمومی عالم آن را اقتضا می‌کند ... تکالیف الهی اموری است که ملازم آدمی است و مادامی که در این نشأه یعنی در دنیا زندگی می‌کند، چاره‌ای جز پذیرفتن آن ندارد، حال چه اینکه خودش فی حد نفسه ناقص باشد و هنوز به حد کمال وجودش نرسیده باشد و چه اینکه از حیث علم و عمل به حد کمال رسیده باشد ... (همان، ج ۱۲، ص ۲۹۴).

ناگفته پیداست که تکلیف هر انسانی چه ناقص یا کامل، انسان متکامل یا انسان کامل مکمل باشد در حد و جودی و نوع شدن و تصعید تکاملی اوست و هرکسی را به اندازه توان وسعش و میزان دارایی و درجه تکاملی اش تکلیف کرده‌اند و مراتب و درجات الهیه برای پوشش دادن به همین مراتب و جودی انسانها مکلف است (همان، ج ۲، ص ۶۸۴-۶۸۵)؛ زیرا انسانها از حیث مرتبه علمی - معرفتی، مرتبه عملی - معنوی و سلوک عقلی - قلبی و سیر عرفانی با هم متفاوتند و شریعت اسلام که بر گفتمان توحید و اخلاص قرار گرفته است و توحید و اخلاص آن نیز بر عشق و محبت الهی قرار دارد و روش تربیتی آن بر خلاف روش تربیتی مکاتب بشری که نتیجه گرایی و آثار دنیوی و عاجل را جستجو می‌کنند و روش انبیای الهی هم که نیز بر نتیجه‌گرایی از نوع اخروی اش

تکيه زده است براساس و روش جذبه و محبت الهی است و لذا روش تربیتی — تکلیفی اش نیز بر اصل فطرت که کانون محبت الهی است (همان، ص ۳۵۸-۳۶۰) تعبیر و تفسیر شده است و می توان گفت روش تربیتی اش روش فطرت بر فطرت است که جوهره اش حب الهی است. چنان که علامه فرمود:

وهيها مسلک ثالث مخصوص بالقرآن الکریم لا يوجد فی شیء مما نقل الينا من الكتب السماوة، و تعاليم الانبياء الماضين سلام الله عليهم أجمعين، و لا فی المعارف المأثور من الحكماء الالهيين، و هو تربية الانسان و صفا و علما باستعمال علوم و معارف لا يبقى معها موضوع الرذائل، و بعبارة اخرى أزالة الاوصاف الرذيلة بالرفع لا بالدفع ... و هذا المسلك الثالث مبتنى على التوحيد الخاص الكامل الذي يختص به الاسلام على مشرعة و آله أفضل الصلوة هذا ... (همان، ج ۱، ص ۳۵۵).

چنین مکتب تربیتی — تکلیفی ای برای همه اصناف انسانها از انسانهای عوام و عادی در دینداری و تکامل معنوی تا انسانهای متوسط در سیر و سلوک الی الله و کمال علمی — عملی یعنی اصحاب یمین و ابرار و تا انسانهای عالی بلکه اعلی در درجات قرب و جودی و انقطاع کامل علمی و عملی احکام و شریعت خاص به خود را دراست و افراد این اصناف نیز که با هم در درجه تکاملی متفاوتند نیز دارای احکام مخصوص براساس شریعت حقه اسلام هستند.

شریعت، طریقت و حقیقت

چنانچه مرحوم علامه طباطبایی نیز در فصل اول و دوم رساله الولایه آورده اند در «عرفان نظری» دنیا و عالم ماده و طبیعت ظاهر و قشر حیات و هستی است و آخرت باطن و لبّ هستی و دنیا شهادت و آخرت غیب عالم است و در عرفان

عملی سالک الی الله باید وجهه همتش را خروج از ظواهر به بواطن و گذر از ماده به معنا و عبور از شهادت به غیب قرار دهد؛ زیرا ظاهر، باطن، ماده، معنا، دنیا، آخرت، شهادت و غیب دو عالم جدا از هم و در برابر یکدیگر نیستند که ورود به یکی به معنای خروج از دیگری به معنای واقعی، باشد بلکه لایه‌های مختلف یک حقیقت‌اند لذا حقیقت واحده دارای مراتب و درجات مطرح است که خروج از یک مرتبه ورود به مرتبه دیگر است که در مرتبه دوم و بالاتر اشراف بر مراتب قبلی است و در نتیجه اعمال و رفتار انسان نیز دارای سه لایه و مرتبه‌ای هستند که در طول هم‌اند نه در عرض هم و آنها عبارتند از: شریعت، طریقت و حقیقت. «شریعت» صورت ظاهری و دنیوی احکام و «طریقت» سلوک و رفتاری است که هر انسان به تناسب مرتبه وجودی و سلوکی خویش در معرفت و عمل شریعت و وصول به حقیقت، آن را برمی‌گزیند و «حقیقت» مشاهده و دریافت اسرار و رموزی است که با وصول به حق حاصل می‌شود.

سیدحیدر آملی این عارف شیعی و اهل بیتی شریعت، طریقت و حقیقت را سه نام برای یک شیء واحد می‌خواند و در تعریف آن سه و تبیین اتحاد و وحدت آنها می‌نویسد:

شریعت چنان‌که گفته‌اند، اسم برای راه‌های الهی است. اصول و فروع آن راه‌ها، موارد جایز و واجب و مواضع نیکو و نیکوترین‌ها را شامل می‌شود و طریقت گزینش شایسته‌ترین، بهترین و راست‌ترین راه است. بهترین و راست‌ترین راهی که انسان برگزیند، طریقت می‌گویند و اما حقیقت، اثبات وجود یک شیء به کشف، به جان و یا به حال و وجدان است. گفته شده است که شریعت بر پاداشتن امر خداوند و طریقت، به پاداشتن بر امر او و

حقیقت قیام به اوست و آنچه را که در تعریف آن سه گفته شد، کلام رسول خدا ﷺ تأیید می‌کند که فرمود: شریعت گفتار من، طریقت رفتار من و حقیقت احوال من است.

شریعت، طریقت و حقیقت را گفتگوی نبی خاتم ﷺ با حارثه بن زید نیز تأیید می‌کند؛ پیامبر ﷺ خطاب به وی فرمود:

چگونه صبح کردی؟

عرض کرد: «در ایمان حقیقی».

پیامبر ﷺ فرمود: هر حقی، حقیقتی دارد، حقیقت ایمان تو چیست؟

او عرضه داشت: «من اهل بهشت را که به دیدار یکدیگر می‌پردازند، می‌بینم و اهل دوزخ را می‌نگرم و عرش پروردگارم را آشکارا می‌بینم».

پیامبر ﷺ فرمود: به مقصد نائل شده‌ای آن را حفظ کن.

سیدحیدر آملی در استفاده از روایت یادشده می‌نویسد:

ایمان زید به غیب، ایمان حق و همان شریعت است و کشف و شهودی که او نسبت به بهشت و دوزخ و عرش خداوند دارد، حقیقت است و زهدی که وی در دنیا ورزیده است و عملی که او انجام داده تا مستحق آن مقام شود، طریقت است و حقیقت و طریقت، داخل در شرع است؛ زیرا شرع اسم شاملی است که آن دو را نیز دربرمی‌گیرد.

سیدحیدر در مثال دیگری نسبت‌شناسی سه مقام شریعت، طریقت و حقیقت

نموده‌اند و افزوده‌اند:

شرع مانند یک گردوی کاملی است که روغن، لب و پوست دارد. همه گردو نظیر شریعت است. لب آن چون طریقت است و روغنی که در آن است، بیان حقیقت. این معنا درباره نماز نیز وارد شده است؛ زیرا درباره نماز گفته شده است، نماز، خدمت، قرب و وصول به مقصد است. خدمت،

شریعت است. قرب و نزدیک شدن طریقت و وصول به خداوند حقیقت است و نماز، اسم جامعی برای هر سه است و حق تعالی به آن سه مرتبه با سه عنوان علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین اشاره کرده است (آملی، ۱۳۸۲، ص ۳۵۰-۳۵۱).

ابوالقاسم قشیری گوید:

شریعت، امر به التزام عبودیت است و «حقیقت» مشاهده ربوبیت و هر شریعتی که مؤید به حقیقت نباشد، غیرمقبول است و هر حقیقتی که مقید به شریعت نباشد، غیرمحصول است. شریعت جهت تکلیف خلق می‌آید و حقیقت از طریق و تصرف حق خبر می‌دهد (قشیری، ۱۳۴۰، ص ۴۳).

شریعت، احکام ظاهر است و منزلت پوست است و طریقت، لب او و طریقت، رفتن از حادث به قدیم است که بعد از آنکه از مقام فنا به مرتبت بقا رسید، گویند از راه طریقت به حقیقت رسیده است (همان).

همچنین، ابن‌عربی نکته نغز و پرمغزی را در حاکمیت گفتمان شریعت در سلوک تا شهود مطرح کردند: «کُلُّ عِلْمٍ حَقِيقَةٍ لِحَاكِمٍ لِلشَّرِيعَةِ فِيهَا بِالرَّدِّ، فَهُوَ صَحِيحٌ وَالْأَفْلَا يُعَوَّلُ عَلَيْهِ» (ابن‌عربی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۶۹).

سیاحیدر نیز آورده‌اند:

شریعت، نام و عنوان است برای وضع الهی و شرع نبوی از حیث بدایة و طریقت، اسم آن است از حیث وسط و حقیقت به لحاظ نهایت و شریعت، اسم جامعی است برای همه مراتب چه اینکه مرتبه اول مرتبه عوام و مرتبه دوم، مرتبه خواص و مرتبه سوم مرتبه خاص‌الخاص است (آملی، ۱۳۸۲، ص ۳۵۰-۳۵۱).

لزوم موافقت طریقت با شریعت

شک نیست که طریق سبیر معنوی و معرفت نفس، در صورت صحّت، راه کند، هر راهی که پیمودن آن مستلزم اهمال یا الغای راه شریعت یا بخش‌هایی از راه شریعت باشد، راه خدا نیست و قطعاً بیراهه گمراهی و ضلال است.

گذشته از این‌ها، قرآن کریم در آیه سی‌ام از سوره روم و نیز در آیات دیگری، اسلام را دین فطرت و خلقت معرفی می‌کند و توضیح می‌دهد که سعادت حقیقی انسان را دین مخصوص و روش خاصی از زندگی (اعمال حیاتی) می‌تواند تأمین کند که به خلقت و آفرینش ویژه انسانی انطباق پذیرد.

انسان، آفریده مخصوص و جزء غیر قابل انفکاک است از دستگاه عظیم آفرینش، و به همراهی این سازمان پهناور بزرگ، به سوی خدای آفرینش در سبیر و سلوک است و باید روش مخصوصی در زندگی خود اتخاذ کند که با مقتضیات آفرینش که خود نیز جزئی از آن است، تضاد و تناقض نداشته باشد. این روش مخصوص، شریعت مقدّسه اسلام است که موادّ اعتقادی و عملی آن، بر خلقت و آفرینش جهان و انسان منطبق است و انسان را آن‌گونه که آفرینش پیش‌بینی کرده و به وجود آورده و در شاهراه سعادت و سبیر معاد انداخته، دست نخورده با همان زاد و راحله فطری خویش به راه می‌اندازد و به سوی آخرین مرحله کمال و سعادت رهبری می‌نماید.

دین حنیف اسلام، انسان را در حال اجتماع پرورش می‌دهد و یک رشته رفتار و گرفتاری را که نسبت به موقعیت تکوینی او زیان‌بخش است، تحریم کرده و یک سلسله از اعمال و افعال را که نظر به زندگی جاوید انسان، نافع و سودمند است، ایجاب و دستور اجرا و عمل آنها را صادر نموده است.

در هر حال، هیچ‌گونه تمیز فردی در اسلام منظور نشده است و به هیچ‌یک از طبقات مردم اجازه داده نشده که روشی را در زندگی انتخاب کنند یا به اعمال و افعال خاصی بپردازند که بیرون از روش‌های عمومی اسلام باشد؛ زندگی انفرادی اختیار کنند یا از ازدواج و تولد و تناسل یا از کسب و کار سر باز زنند یا پاره‌ای از واجبات را از حق شاغل دانسته، به ترک آنها بکوشند، یا برخی از محرمات را مانند معشوق بازی و باده‌گساری و پرده‌داری، وسیله وصول به حق و شرط سیر و سلوک قرار دهند، یا آبروریزی و گدایی و هر گونه سبک‌وزنی را از اسباب تهذیب اخلاق نفس بشمارند.

۲۰۹

البته مراد ما از این مخالفت‌های دینی که بر می‌شماریم، معصیت‌ها و تخلف‌هایی نیست که افراد از راه سستی ایمان و بی‌اعتنایی به مقررات دین و آیین مرتکب می‌شوند؛ زیرا این گونه گرفتاری فعلاً همه جهان را فرا گرفته است و اکثریت افراد هر طبقه‌ای از طبقات دینی، وظایف دینی خود را انجام نداده، راه بی‌بند و باری را در پیش گرفته‌اند، و گذشته از اینکه این بحث و گفتگوی ما جنبه تبلیغ ندارد، نمی‌خواهیم افکار عمومی را علیه کسی یا طایفه‌ای بشورانیم و اصولاً آب از سر گذشته است و به کردار و رفتار هر طایفه‌ای نخواهیم دست زده و خُرده‌گیری نماییم، طوایف دیگر، رنگین‌تر و ننگین‌تر از آن را دارند:

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنکه هست گیرند
بلکه مراد ما یک رشته کردارها و رفتارهای بیرون از مجرای شریعت اسلامی است که در سلسله‌های مختلف عرفان، جزء طریقت قرار گرفته است (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۲-۲۵۱).

ریاضت مشروع و معتدل

ریاضت در لغت مصدر فعل راض یروض است: «راض المرأی ذللة و طوعه و علمه السیر: فلانی کره اسب را رام کرد، متقاد خود نمود و به او سیر و راه رفتن را آموخت» (رمضانی خراسانی، ۱۳۸۸، ص ۹). کره اسب را تا مدتی به حال خود رها می‌کنند تا دوران خردسالی را پشت سر بگذارد و وقتی از آب و گل درآمد پیش از آنکه به کارش گیرند آن را تربیت می‌کنند تا در کارهایی مانند سوارکاری، پیمایش راه‌های دور و دراز و گذشتن از گردنه‌های صعب‌العبور و صحرا و دشت و دَمَن از آن استفاده کنند لذا تا تمرین دادن و رام کردن و تربیت او نباشد زمینه و قابلیت استفاده از آن وجود ندارد.

ریاضت برای سالکان الهی این است که نفس سرکش خود را رام کنند تا به طرف «بهیمیت»، «سبعیت» و یا «شیطنت» حرکت نکند و فقط راه چهارم را که راه «فرشته منشی» است طی کند و مطیع عقل عملی باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص ۱۸۸).

بنابراین «تمرین دادن» براساس خط مشی و روش و اصول و اسلوبی که حیوان غیر اهلی را اهلی و رام و قابل استفاده برای طی طریق و منازل افقی جهت رسیدن به هدف در معنای ریاضت نهفته است و آن کس که با تمرین حیوان سرکش را رام کند «رائض» گویند و کسی که نفس سرکش خویش را براساس متد و مکانیسم، ضوابط و بایدها و نبایدها، اصول و اسلوبی تمرین می‌دهد به تدریج آن را رام کرده تا بتواند طریق کمال و منازل وصال را طی نماید و به سر منزل مقصود برسد.

ریاضت در اصطلاح به معنای «تربیت نفس» است که تمرین و تدریج در آن

تعییه شده است چنان‌که خواجه عبدالله انصاری در تعریف اصطلاحی ریاضت گفته‌اند: «الریاضة تمرین النفس علی قبول الصدق» (انصاری، ۱۳۶۷، ص ۱۴۹) و ریاضت دو قسم است:

الف) ریاضت عقلی که مربوط به علوم و معارف و حکمت نظری است.
 ب) ریاضت سَمْعی و عملی که از آن تعبیر به عبادات شرعی می‌شود (طوسی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۳۸۱) و به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی: «اذق آنها ریاضات عارفان است؛ یعنی از ریاضت عابد و زاهد اذق است؛ زیرا عارفان فقط وجه‌الله مد نظرشان است، نه چیز دیگر [بهشت و نعمت‌های بهشتی] و هرچه که غیر آن است، از آن دورند و ریاضت عارفان منع نفس از توجه به غیر حق اول و إجبار نفس بر توجه کردن به سوی حق اول است ... همه هم عارفان در ریاضت، توجه به الله و انقطاع از ماسوی‌الله است ...» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۱).

استاد شهید مطهری می‌فرماید:

شک نیست مرکبی که این راه را طی می‌کند، جز نفس عارف چیزی نیست. در اینجا از یک نظر مسافر و مسافت و به عبارت دیگر، سالک و مسلوک^۲ فیه یکی است و از نظری باریک و دقیق مقصد نیز بیرون از آن دو نمی‌باشد. به هر حال، سالک از آن جهت که رونده است و با پای خود باید این راه را طی کند، لازم است خود را آماده کند. نام این تهیو و آمادگی ریاضت است (مطهری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۶۸).

بنابراین ریاضت اصالت ندارد اما اهمیت دارد و انسانی که «انسان بالقوه و حیوان بالفعل» است و باید در مسیر انسانیت و مدار فطرتش قرار گیرد تا در

پرتو بینش‌های عالیه و گرایش‌های عالیه رو به سوی کمال بگذارد نیاز به تمرین نفس، تعدیل قوای وجودی و تربیت اخلاقی - معنوی دارد و باید به «تجلیه» یا التزام عملی به شریعت، تخلیه یا همان تزکیه نفس و طهارت روح و نورانیت دل و آنگاه تخلیه یا آراستگی به فضائل و مکارم اخلاقی و روحانی بپردازد تا راهی راه ملکوت گردد و به تدریج «راه فنا» را در پیش گیرد و فنای فعلی، صفاتی و ذاتی را تجربه کند که بتواند به شهود اسمای جمال و جلال الهی برسد و این همه تنها به وسیله ریاضت شرعی، عقلی و اعتدالی ممکن خواهد بود که «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹) چه اینکه اگر انسان قصد قربت کرد و با انگیزه الهی و اندیشه توحیدی آهنگ وصال داشت و در این مسیر از هیچ جهاد و تلاشی فرو گذار نکرد هدایت‌های خاصه حق و عنایت‌های ویژه ربّ و جذبات و جلولت ربوبی و لمعات غیبی او را دربرمی‌گیرند و به آستان حق سیر و سوق می‌دهند و چه زیبا علیؑ فرمود: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطْفَ غَلِيظُهُ وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرُقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ» (نهج البلاغه، خ ۲۱۰) یعنی اولیاء الهی با زنده کردن عقل و میراندن نفس که جز با ریاضت‌های مشروع و معقول به دست نمی‌آید زمینه جهیدن برق الهی و روشن کردن مسیر سلوکی را فراهم کرده و به واسطه آن نور و روشنایی راه را طی کرده و منازل و مقامات را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارند تا به مقصد اصلی و آسنی برسند.

ریاضت در عرفان عملی اسلام همان «دینداری» و التزام به دستورات الهی است که خط قرمز سلوکی‌اش انجام واجب و ترک حرام است و بهترین نوع تمرین نفس و تکامل آن همان است که خدای متعال تعیین کرد و پیامبر

اسلام ﷺ آورده‌اند: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۹) چه اینکه اطاعت از خدا و رسول ﷺ انسان را به «حیات طیبه» می‌رساند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (حدید: ۲۳) و دینداری و اطاعت از رسول خدا ﷺ بهترین نوع ریاضت و کارآمدترین آن است چه اینکه اگر ما در تربیت معنوی خویش حق‌گرایانه و واقع‌گرایانه پیش برویم و تربیت یافته‌گان «مکتب نبوی» را فرا روی خویشتن قرار دهیم خواهیم یافت که «راه چنان روید که راهروان رفتند» و راهروان واقعی این راه همانا سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد اسودی، اویس قرنی و... بوده‌اند که از اصحاب سیر واقع شده‌اند و یک معنویت تمام عیار و عرفان جامع و زندگی ساز و نه زندگی سوز، عقل‌گرا و نه عقل‌گریز، متعادل و نه افراطی و تفریطی، کارآمد نه از کار افتاده و خنثی را در متن زندگی خویش به نمایش گذاشتند و سلوک قرآنی - عترتی داشتند و ما امروز باید سیر و سلوک رساله‌ایی و توضیح المسائلی و پی بردن به آداب، اسرار و بواطن شریعت حقّه محمدیه ﷺ را نصب العین خود و فرا روی خویش قرار دهیم که هر چه هست در متن شریعت اعم از ظاهر و باطن و آداب و اسرار آن نهفته است و اگر سالک صادق هستیم راه همین است و این در و آن در زدن لازم نیست. باید سر تسلیم به ساحت کبریایی قرآن و سنت و سیره معصومان ﷺ آورد و راه کمال و وصال را در پیش گرفت پس حق خدا و رسولش ﷺ، حق امامان هدایت و نور، حق فاطمه زهرا ﷺ، حق مجاهدان در راه خدا و شهیدان، حق استاد و معلم و خانواده و جامعه را رعایت کنیم که «ریاضت واقعی» است و موصل و مؤذی انسان به کمال حقیقی و حقیقت کمال خواهد شد. یعنی حق الله، حق النفس، حق الناس با محورهای اصلی در عمل به

شریعت نورانی و مبین راه تکامل است.

علامه طباطبایی و ریاضت مشروع

علامه طباطبایی که عارف موحد و متشرع بوده و هرگز از خط شریعت و صراط توحید خارج نشدند معتقدند که شریعت اسلام همه روش‌ها و مکانیسم عبور از ماده به معنا و گذر از اعتباریات به حقایق را در قالب شریعت نشان داده است، او که معتقدند سه روش تربیتی وجود دارد:

الف) روش مکاتب بشری که آثار دنیوی و عاجل فضائل و رذائل اخلاقی را برای تربیت نفس و تشویق و تنبیه لازم می‌داند.

ب) روش ادیان آسمانی که آثار اخروی فضائل و رذائل را در انگیزه‌زایی جهت اصلاح نفس مطرح می‌کنند.

ج) روش قرآن کریم و پیامبر و عترت پاکش ﷺ که از راه ایجاد «محبت الهی» و جذب حق وارد شده و مقام «دفع» را بر مقام «رفع» برتری می‌دهد در تربیت انسان اعم از تربیت اخلاقی و سپس عرفانی وارد شده است (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۵۵).

بنابراین علامه معتقدند طریق «معرفتِ نفس» و راه‌های ریاضت کارآمد در شریعت اسلام بیان شده است (همان، ص ۲۵۳) و تنها روش قرآن و پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیتش را کافی و لازم برای سیر و سلوک می‌داند و مابقی را انحراف به شمار می‌آورد و می‌نویسند:

مراقبت کامل اعمال دینی از قبیل طاعات و عبادات، همان مرحله عمومی تقوای دینی را نتیجه می‌دهد و بس و نیز روشن می‌شود که سیر در مراتب

بعدی کمال و ارتقا و عروج به مدارج عالیه سعادت باطنی، دلیل و رهبری می‌خواهد که انسان با هدایت و راهنمایی وی قدم در راه گذاشته، به سیر بپردازد و در امتداد مسیر، زمام طاعت را به دست وی بسپارد و البته متبوعیت و مطاعیت [دستورات] وی نیز در زمینه مراعات کامل متن شریعت خواهد بود، نه دستوراتی که به حسب شرع، مجاز شناخته نشده باشد و حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال نماید (همان).

علامه در **رسالة الولاية**، با شفافیت و جامعیت هر چه تمام‌تر می‌نویسند:
و إن شریعة الاسلام لم تهمل ذرة من السعادة والشقاوة الا بینتها، و لاشئياً من لوازم السیر الی الله سبحانه یسیراً أو خطیراً الا أوضحتها، فکل نفس ما کسبت و علیها ما اکتسبت.

قال سبحانه: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹).

قال سبحانه: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» (روم: ۵۸).

قال سبحانه: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱).

قال سبحانه: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: ۲۱).

الی غیر ذلك، والأخبار فی هذا المعنى من طریق أهل البيت مستفیضة، بل متواترة.

و ممّا يظهر انّ حظّ كل امرء من الكمال بمقدار متابعة للشرع و قد عرفت انّ هذا الكمال أمر مشكك ذو مراتب، و نعم ما قال بعض أهل الكمال: إن الميل من متابعة الشرع الی الرياضات الشاقه فرار من الاشق الی الاسهل. فإن أتباع الشرع قتل مستمرّ للنفس دائمی مادامت موجودة والرياضة الشاقه قتل دفعی و هو أسهل ايثاراً.

و بالجمله: فالشرع لم يهمل بیان كيفية السیر من طریق النفس (طباطبائی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۶).

علامه نکات مهم ذیل را مطرح فرمودند:

۱. شریعت اسلام هر آن چه برای سیر الی‌الله لازم است طرح و ارائه کرده‌اند.
 ۲. بهره هرکس از کمال و سلوک و شهود به مقدار تبعیت او از شرع مقدس است.
 ۳. ریاضت‌های بشری قتل نفس دفعی و آسان است اما تبعیت از شریعت و التزام به آن در طول عمر قتل نفس تدریجی و دشوار است و
 ۴. علامه در جای دیگر نیز می‌فرمایند: «بر طبق آیه ۱۰۵ مائده خواهید فهمید که یگانه شاهراهی که هدایتی واقعی و کامل را دربردارد همانا [راه نفس] اوست ...» (همو، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹) چنان‌که در موضع دیگر نیز چنین فرموده‌اند (همان، ص ۷۴-۷۷) و یا فرمود:
- راهی که به سلوک آن امر فرموده، همانا نفس مؤمن است؛ زیرا وقتی گفته می‌شود زنه‌ار! راه را گم مکن، معنایش نگهداری خود راه است، نه جدانشدن از رهروان ... مقصود این است که شما ملازمت کنید، نفس خود را از جهت اینکه نفس شما راه هدایت شماست ... نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید؛ بنابراین نفس مؤمن، طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود، نفس مؤمن راه هدایت اوست. راهی است که او را به سعادتش می‌رساند (همو، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۲۴۳).
- آنگاه علامه به بحث از پیشینه ریاضت در میان امم و جوامع و تاریخ بشریت و تهذیب نفس در کتب اهل کتاب و نقد ریاضت‌های افراطی و رهبانیت پرداخته و انواع ریاضت را در اشتغال به نفس و تزکیه و تهذیب مطرح کرده‌اند

که لازم است متن و ترجمه آن را فرا روی ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق و معرفت قرار دهیم تا خود به قضاوت بنشینند و راه را از بیراهه تشخیص دهند و روش‌ها، ادیان و مکاتب و فرقی‌گوناگون را بررسی تطبیقی نمایند و راه درست و روش حق و کارآمد را در تربیت نفس گزینش نمایند که همانا از متن شریعت حقه محمدیه ﷺ قابل اصطیاد و استنباط است.

علامه طباطبائی در خصوص اینکه شیوه تہذیب و سیر و سلوک آیا از راه انزوا و عزلت از خلق ممکن است یا در متن جامعه، می‌فرماید: آنچه از لابلائی کتاب و سنت دستگیر می‌شود این است که اسلام کمال خداشناسی و خلوص بندگی می‌خواهد به طوری که غیر خدا - عزّ اسمہ - تعلق (هیچ‌گونه تعالق) نداشته باشد. از این استکمال هرچه میسور است مطلوب اس، کم یا زیاد «... اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (آل عمران: ۱۰۲) و «فَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِيَّيْكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات: ۵۰). جز اینکه اسلام دینی است اجتماعی که رهبانیت و عزلت را الغا نموده، کسانی که به تہذیب نفس و تکمیل ایمان و خداشناسی مشغول هستند کمال را در متن اجتماع با مشارکت دیگران باید به دست آورند. تربیت‌شدگان ائمه ﷺ نیز در صدر اسلام همین رویه را داشته‌اند. سلمان که درجه دهم ایمان را داشت در مدائن حکومت می‌کرد و او پس قرنی که ضرب المثل کمال و تقوا بود در جنگ صفین شرکت کرد و در رکاب امیرالمؤمنین ﷺ شهید شد (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۹۶۹۵).

نتیجه

عرفان ناب اسلامی بر شریعت حقه تکیه و تأکید دارد و سلوک منهای شریعت

در این عرفان معنا و منزلتی ندارد. علامه طباطبایی که خود از عارفان راستین و تربیت‌یافتگان عرفان و حیانی می‌باشد، سلوک تا شهود را فقط بر محور شریعت الهی تعریف کرد و در متن زندگی‌اش تحقق بخشید. او در همه آثارش از عرفان شریعت‌گرایانه و سلوک مبتنی بر احکام نورانی و دارای ظاهر و باطن اسلام سخن به میان آورد. وی بر آن است که ریاضت نیز باید بر مدار شریعت قرار گیرد تا افراط و تقریط پیش نیاید و ریاضت معقول و معتدل فقط در ریاضت شرعی متبلور است و اساساً شریعت و عمل به آن، ریاضت مستمر و مداوم و تدریجی است تا انسان به عالی‌ترین درجه کمال و تعالی معنوی نایل شود.

علامه، شریعت، طریقت و حقیقت را مقوله واحد ذومراتب دانسته، تفکیک طریقت و حقیقت از شریعت را مخالف عرفان اصیل اسلامی و مباین با آموزه‌های و حیانی می‌داند. در مقاله حاضر نیز همه اهتمام ما در این بود که نقش شریعت در سیر و سلوک و کارآمدی شریعت را تا شهود بر محور آرای علامه طباطبایی نشان دهیم.

به هر حال، عرفان بدون شریعت، عرفان بدون عرفان است و سلوک منهای شریعت، سلوک منهای سلوک واقعی در معنویت صائب و صادق اسلامی است. شریعت‌گرایی همه‌جانبه‌گفتمان مسلط بر عرفان عملی اسلام و شریعت‌باوری خط قرمز سلوک تا شهود در آموزه‌های معنوی اسلام ناب محمدی ﷺ می‌باشد.

منابع

- * قرآن کریم.
۱. آشتیانی، سیدجلال‌الدین؛ شرح مقدمه قیصری؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۶۵.
 ۲. آمدی، عبدالواحد؛ غررالحکم؛ شرح جمال‌الدین محمد خوانساری؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
 ۳. آملی، سیدحیدر؛ المقدمات من کتاب نص النصوص؛ به اهتمام هانری کرین و عثمان یحیی، تهران: انتشارات نوین، ۱۳۶۷.
 ۴. —؛ انوارالحقیقه و اطوارالطریقه و اسرارالشریعه؛ تحقیق و تعلیق و مقدمه سیدمحسن موسوی تبریزی؛ قم: انتشارات نور علی نور، ۱۳۸۲.
 ۵. —؛ جامع الاسرار و منبع الانوار؛ تصحیح، موضوع و فهرست‌های هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انجمن ایران شناسی فرانسه (انستیتو ایران و فرانسه)، ۱۳۴۵.
 ۶. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الاشارات والتنبیها؛ ج ۳، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
 ۷. ابن عربی، محی‌الدین؛ الفتوحات المکیه؛ بیروت: دار صادر، [بی تا].
 ۸. —؛ فتوحات مکیه (دوره چهارجلدی)؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۱۸ق.

۹. انصاری، عبدالله؛ ترجمه و شرح منازل السائرين؛ ترجمه علی شیروانی؛ تهران: انتشارات الزهراء، ۱۳۷۳.
۱۰. تلمسانی، عقیف‌الدین؛ شرح منازل السائرين؛ قم: انتشارات بيدارفر، ۱۳۷۱.
۱۱. جامی، عبدالرحمن بن احمد؛ نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک و پیشگفتار سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ ج ۱، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۷۹.
۱۳. ———؛ تسنیم؛ ج ۳، قم: اسراء، ۱۳۸۰.
۱۴. ———؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ ج ۱، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۸۷.
۱۵. ———؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ ج ۱۰ و ۱۱، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۷۹.
۱۶. ———؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ ج ۱۲، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۸۱.
۱۷. ———؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ ج ۲، ۳ و ۱۳، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۸۷.
۱۸. ———؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ ج ۱۴، قم: اسراء، ۱۳۸۰.
۱۹. ———؛ سرچشمه اندیشه؛ قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۷۶.
۲۰. ———؛ سروش هدایت؛ ج ۱، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۷۵.
۲۱. ———؛ سروش هدایت؛ ج ۴، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۸۷.
۲۲. ———؛ شمس‌الوحي تبریزی؛ قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۸۶.
۲۳. ———؛ علی بن موسی الرضاؑ والقرآن الحكيم؛ ج ۱، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۸۱.

۲۴. _____ ؛ **عین نضاح**؛ ج ۳، قم: مؤسسه اسراء، ۱۳۸۷.
۲۵. _____ ؛ **ولایت در قرآن**؛ ج ۴، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۵.
۲۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ **الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیة**؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۸۷.
۲۷. حسن زاده آملی، حسن؛ **دروس شرح اشارات و تنبیها**؛ قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۳.
۲۸. حسینی تهرانی، محمد حسین؛ **توحید علمی و عینی**؛ ج ۱، مشهد مقدس: انتشارات حکمت، ۱۳۸۷.
۲۹. _____ ؛ **رسالة لب اللباب در سیر و سلوک اولوالالباب**؛ مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۱ق.
۳۰. _____ ؛ **مهر تابان**؛ مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق.
۳۱. خمینی، سید روح الله؛ **آداب الصلوة**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.
۳۲. _____ ؛ **شرح چهل حدیث**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
۳۳. _____ ؛ **شرح چهل حدیث**؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۳۴. خوانساری، جمال الدین محمد؛ **شرح الغرر والدرر**؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۳۵. رخشاد، محمد حسین؛ **در محضر علامه طباطبایی**؛ قم: انتشارات نهانندی، ۱۳۸۴.

۳۶. سعادت پرور (پهلوانی)، علی؛ راز دل؛ تهران: انتشارات احیاء کتاب، ۱۳۸۴.
۳۷. سهروردی، شهاب‌الدین؛ حکمة الاشراق؛ تصحیح هانری کربن؛ تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
۳۸. —؛ مجموعه مصنفات؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۷۲.
۳۹. صدرای شیرازی، محمدبن ابراهیم؛ الاسفار الاربعة؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
۴۰. صدوق، محمدبن علی؛ خصال؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۴۱. —؛ شرح توحید صدوق؛ قاضی سعید محمدبن محمد مفید القمی، تصحیح و تعلیق نجفقلی حبیبی؛ تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۴۲. —؛ علل الشرایع؛ ترجمه و تحقیق محمدجواد ذهنی تهرانی؛ قم: مؤمنین، ۱۳۸۲.
۴۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ اسلام و انسان معاصر؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲.
۴۴. —؛ الله‌شناسی؛ ج ۱، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۳ق.
۴۵. —؛ الله‌شناسی؛ ج ۲، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۸ق.
۴۶. —؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۳ق.
۴۷. —؛ بررسی‌های اسلامی؛ کوشش سیدهادی خسروشاهی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۴۸. —؛ تفسیر المیزان؛ ترجمه محمدباقر همدانی؛ قم: انتشارات اسلامی،

۱۳۸۳.

۴۹. _____ ؛ **رساله لب اللباب**؛ کوشش سیدهادی خسروشاهی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
۵۰. _____ ؛ **شیعه** (مجموعه مکاتبات و مراسلات علامه طباطبائی با هانری کربن)؛ تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۲.
۵۱. _____ ؛ **شیعه در اسلام**؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.
۵۲. _____ ؛ **طریق عرفان**؛ ترجمه رساله الولایه، صادق حسن‌زاده؛ قم: انتشارات بخشایش، ۱۳۸۱.
۵۳. _____ ؛ **معنویت تشیع**؛ مقدمه علامه حسن‌زاده آملی؛ تدوین محمد بدیعی؛ قم: انتشارات تشیع، ۱۳۸۵.
۵۴. طبرسی، حسن‌بن‌فضل؛ **مجمع‌البیان**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
۵۵. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ **شرح‌الاشارات والتنبیها**؛ قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
۵۶. عزیزی، عباس؛ **ترجمه مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة**؛ قم: انتشارات صلاة، ۱۳۸۳.
۵۷. فناری، محمدبن‌حمزه؛ **مصباح‌الانس**؛ تصحیح و تعلیق محمد خواجه‌سوی؛ تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۴.
۵۸. قشیری، ابوالقاسم؛ **رساله قشیریہ**؛ ترجمه ابوعلی حسن‌بن‌احمد عثمانی، تصحیحات و استدراکات فروزانفر؛ تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۴۰.

۵۹. قمی، عباس؛ **مفاتیح الجنان**؛ قم: فاطمه الزهرا، ۱۳۸۲.
۶۰. قیصری، داودبن محمود؛ **رسائل قیصری**؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۷.
۶۱. —؛ **شرح فصوص الحکم**؛ کوشش سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ چ ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۶۲. کاشانی، عزالدین محمودبن علی؛ **مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة**؛ تصحیح جلال‌الدین همایی؛ تهران: نشر هما، ۱۳۶۷.
۶۳. کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق؛ **اصطلاحات الصوفیة**؛ قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۰.
۶۴. —؛ **لطائف الاعلام فی اشارات اهل التمام**؛ تصحیح و تعلیق مجید هادی‌زاده؛ تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۹.
۶۵. کلینی، محمدبن یعقوب؛ **اصول کافی**؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۰۱ق.
۶۶. —؛ **کافی**؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴ق.
۶۷. متقی هندی، علاء‌الدین؛ **کنز العمال**؛ تحقیق بکری حیانی؛ بیروت: صفوة‌الصفاء، ۱۴۰۵ق.
۶۸. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الانوار**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۶۹. محمدی ری‌شهری، محمد؛ **میزان الحکمة**؛ ترجمه حمیدرضا شیخ؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۸۱.
۷۰. مختاری، رضا؛ **سیمای فرزانتگان**؛ چ ۱، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.

۷۱. مطهری، مرتضی؛ **مجموعه آثار**؛ ج ۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.
۷۲. ———؛ **مجموعه آثار**؛ ج ۲۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵.
۷۳. ———؛ **مجموعه آثار**؛ ج ۳، ۴، ۱۰ و ۱۸، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۸.
۷۴. ———؛ **یادداشت‌های استاد**؛ ج ۳، تهران: صدرا، ۱۳۸۲.
۷۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ **تفسیر نمونه**؛ ج ۹، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۳.
۷۶. نوری طبرسی، حسین محمدتقی؛ **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**؛ ج ۱۸، بیروت: مؤسسه آل‌البیت علیه السلام، ۱۴۰۸ق.